



● به حال مردم سیستان گریه کردم

در اواخر تابستان ۱۳۵۸، ابراهیم با هدف ارائه خدمات فرهنگی و عمرانی به اهالی روستاهای محروم استان سیستان و بلوچستان عازم آن خطه شد.

او خود؛ بعدها در بیان خاطراتش از آن برهه، چنین گفته است:
«... چند ماهی که از انقلاب گذشت، برای کارهای فرهنگی - عمرانی از شهرضا عازم مناطق محروم استان سیستان و بلوچستان شدم. در آنجا وقتی از نزدیک فقر شدید مردم را مشاهده کردم، خیلی دلم سوخت. قصد داشتم یک باب مسجد و یک حمام در یکی از روستاهای دور افتاده‌ی آنجا احداث کنم، منتها پولی در بساط نداشتم. این شد که به تهران رفتم تا بلکه قدری پول جور کنم. به واسطه‌ی معرفی چند معرّف معتبر، رفتم به محل شورای انقلاب؛ پیش حضرت آیت الله بهشتی. حین ملاقات، داشتم وضعیت وخیم آنجا را برای ایشان توضیح می‌دادم که بی‌اختیار گریه‌ام گرفت.

آقای بهشتی؛ وقتی این حالت آشفته‌ی مرا دید، پوزخندی زد و گفت:
چرا دارید گریه می‌کنید؟ گفتم: دست خودم نیست، ببخشید. ایشان گفت: از این جور مسائل

در کشور زیاد داریم؛ شما نباید متأثر بشوید، این تازه اوّل راه است، محکم باشید.

بعد هم ایشان نامه‌ای برای آیت الله صدوقی^۱ نوشت، تا امام جمعه‌ی یزد به ما کمک کند. آقای صدوقی هم مبلغی حدود ۷۵۰ هزار تومان به ما داد تا برویم و در سیستان و بلوچستان مسجد و حمام بسازیم.^۲

فعالیت‌های فرهنگی و عمرانی همت در مناطق محروم سیستان و بلوچستان تا اوایل بهار ۱۳۵۹ ادامه یافت. اما گویا دست تقدیر مقصد دیگری را برای این معلم همیشه مهاجر، رقم زده بود. در همین زمینه؛ برادرش می‌گوید:

«... در کردستان درگیری‌ها برای آزادسازی سنندج از تسلط ضدانقلابیون مسلّح اوج گرفته بود که شبی ابراهیم با وانت سیمرغی که پشت آن یک دستگاه آپارات و چند حلقه فیلم مستند انقلابی قرار داشت، به شهرضا برگشت و به خانه آمد. بعد از سلام و دیده‌بوسی به او گفتم:

۱- شهید آیت الله سید محمد صدوقی؛ روز جمعه یازدهم تیر ۱۳۶۱ در مراسم نماز جمعه‌ی شهر یزد با انفجار نارنجک یک تروریست انتحاری عضو فرقه‌ی مجاهدین خلق، به شهادت رسید.

۲- نوار جلسه‌ی شهید محمد ابراهیم همت با مسؤولین واحد روابط عمومی لشکر ۲۷، چنانچه، اوایل اسفند ۱۳۶۱، چنانچه.

اصلاً از اخبار کردستان خبر داری؟
گفت: چطور مگر؟

گفتم: الآن بچه‌های سپاه و ارتش دارند خودشان را به آب و آتش می‌زنند تا هر طور شده سنندج را آزاد کنند. حالا در شرایطی که آنجا به شدت نیاز به نیرو دارند، تو رفته‌ای توی روستاهای دور افتاده، با آپارات فیلم پخش کنی که چه؟! ابراهیم با یک لبخند کنایی جواب مراد داد و گفت:

داری بچه می‌ترسانی «ولی»؟! بعد هم صبح اوّل وقت، سوار بر همان وانت سیمرغ، عازم کرمانشاه شد. از آنجا به دستور شهید بروجردی او را به سپاه پاهو فرستادند. این جوری بود که پای ابراهیم به مناطق کردنشین غرب کشور باز شد. آن روزها فرماندهی سپاه پاهو را ناصر کاظمی^۳ به عهده داشت. آقای کاظمی وقتی فهمید ابراهیم علاوه بر آن که معلم است، به شدت به کارهای فرهنگی هم علاقه دارد، مسؤولیت واحد روابط عمومی سپاه ناحیه‌ی پاهو را به او محوّل کرد.^۴

۳- مهندس ناصر کاظمی؛ از اعضای ارشد واحد عملیات ستاد مرکزی سپاه پاسداران بود که از زمستان ۱۳۵۸ عازم شهرستان پاهو شد. هم‌زمان مسؤولیت فرمانداری این شهرستان و فرماندهی سپاه ناحیه‌ی پاهو را عهده‌دار بود. سرانجام در شهریور سال ۱۳۶۱ با مسؤولیت فرماندهی تیپ ویژه‌ی شهدا به شهادت رسید.

۴- نوار مصاحبه با ولی الله همت، برادر، تهران، ۱۳۷۵.